

سرباز مجروح را کشت .

کارکنان اندک شمار بیمارستان صحرائی سیار ۶۸۹ که در شرایط فوق‌العاده دشوار کار میکردند، هر روز بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ مجروح را دریافت مینمودند و به کرانه چپ رودخانه تخلیه میکردند. در اینجا سر جراح ، افسر پزشک درجه دوم کریونوس و افسر پزشک درجه سوم پاچنکو خدمات نمایی کردند .

هنگامیکه دشمن اطاق جراحی را ویران ساخت ، يك اطاق جراحی دیگر زیر يك قایق واژگون شده درست کردند و میزها را زیر آن نهادند و به جراحی فوری مجروحین پرداختند .

پزشکان شوروی ما ، خاصه جراحان ، نمونه‌های خدمت فداکارانه نسبت به میهن بودند . آنها بدون توجه بدشواریها و اغلب با در مخاطره افکندن جانهای خود ، برای نجات جانهای سربازان در تمام موارد ، مبارزه کردند .

من تلمبه خانه کرانه ولگا را در جنوب دهانه آبروی بانی بخاطر دارم . یکروز که در کنار رودخانه قدم می‌زدم ، گروهی از سربازان و افسران را دیدم که بدیوار يك عمارت ویران تکیه داده بودند . هنگامیکه نزدیک آمدم دیدم بشدت مجروح هستند . بسیاری از آنها خودشان بدینجا خزیده بودند و بعضی دیگر را پرستاران با برانکار آورده بودند . لیکن چرا در برابر دیوار ایستاده بودند؟ آیا واقعاً برای آنها ، در داخل زیرزمین جا نبود ؟

در را باز کردم و از پله‌های تند ، باریک و آهنی پائین رفتم . هوا بشدت سنگین بود و بوی اتر میداد .

مجروحین ناله میکردند . کنار پله‌ها ، روی تقریباً ده یارد مربع کف سیمانی ، در حدود ۱۲ نفر در دو ردیف خوابیده بودند .

از مقابل آنها گذشتم و بطرف در رفتم . بهتر بگویم دو تا شمد کار در را میکرد که پشت آن نور درخشانی دیده میشد . اطاق جراحی بود . يك سرباز مجروح روی میز دراز کشیده و سه نفر با روپوشهای سفید روپوش خم شده بودند . در گوشه‌ای ، درون يك بشکه واژگون ،

آغاز راه

پریموسی صدا میکرد و آب روی آن ، درون لگن کوچکی میجوشید.
دکتر با دیدن من بدستیارانش اشاره کرد که روپوشهای خود
را صاف کنند. روپوشها که روزگای سفید بودند، اکنون از وصله‌های
قهوه‌ای رنگ پوشیده شده بود. فقط کلاههای سفیدشان تازه می نمود.
از دکتر پرسیدم در اینجا چه میکنید؟

بدون آنکه چشمش را از میز جراحی بردارد به میز کوچکی
که در کناری بود، اشاره زد. روی میز یک دفترچه ضخیم ثبت بیماران
وجود داشت. تعداد مرضی با اعداد سه رقمی میرسید.

با اشاره بعد سه رقمی جراحی‌هایی که شده بود پرسیدم :
« این همه جراحی را کی و چه موقعی انجام داده است ؟ »
دکتر به پرستارانی که در کنار میز ایستاده بودند ، اشاره کرد.
همه چیز ناگهان روشن شد؛ خاصه آنکه اسامی همه واردین با یک خط
نوشته شده بود .

او آیزنبرگ ، سر جراح بیمارستان صحرائی ارتش بود و این
اطاق جراحی را با دو دستیار تأسیس کرده و بیش از دوست جراحی
نموده بود .

بعد کسانی بمن گفتند که در میان بیماران دکتر آیزنبرگ ،
نسبت مرگ و میر زیاد است . لیکن پاسخ دادم :
« اگر آیزنبرگ ترتیب کمک به نفرات را نمیداد چند نفر از
آنها میمردند ؟ »

شورای نظامی ارتش به همه گروه آیزنبرگ مدال داد.
در آغازاً کتیر ، مجروحین را بوسیله پل پیاده‌رو ، به جزیره
زایتسفسکی نیز تخلیه میکردند و در آنجا یک گروه پزشکی از گردان
۱۱۲ طبی و یک گروه دیگر از مرکز سوانح شماره ۵۴ ، فعالیت داشتند.
هنگامیکه مجروحین سخت را معالجاتی میکردند ، با برانکارده به
لنگرگاه ، در فاصله یک میلی حملشان می نمودند و از آنجا به پشت جبهه
میرستادند .

طی دوران یخهای شناور در ولگا ، قایقها بر حسب شرایط

حماسه نبرد استالینگراد

رودخانه ، در نقاط مختلف پهلو میگرفتند . در آن زمان چیزی را که قایقهای پرنده ، مینامیدیم ، سازمان دادیم و بدین طریق مجروحین را به قایقهای موتوری بار میکردیم و آنها هر جا که میتوانستند ، پهلو میگرفتند .

از اینرو سرویس پزشکی میبایست از کار آئی و قابلیت تحرک بی نهایت برخوردار باشد و با بکار بردن همه افراد و تمام منابع ، بیماران و مجروحین را با سرعت به گردانهای پزشکی و بیمارستانهای صحرائی مناسب پشت جبهه ، تخلیه کند . در نیمه آخر نوامبر ، در لنگر گاه تومارک در کرانه راست رودخانه ، يك مرکز پذیرائی از مجروحین تهیه شد تا به بیماران غذا و جای گرم بدهد .

يك واحد از بیمارستان سیار صحرائی ۶۸۹ نیز با يك اطاق جراحی و اطاق پانسمان ، برای مجروحینی که نمیشد دورترشان برد ، به تومارک اعزام شد .

یخ شکن در دوران یخهای شناور ، برای حمل مجروحین به آنسوی رودخانه ، کمک عظیمی بما داد . هنگامیکه یخ شکن بر اثر يك تصادم از کار افتاد ، جای آنرا يدك کشهای زرهی گرفتند .

در این دوران ، تخلیه مجروحین لشکر لیودنیکوف که رابطه اش را با نیروهای اصلی ارتش بریده بودند در باریکادی به عملیات دفاعی مشغول بود ، بی نهایت دشوار شد .

قایقهای زرهی جنگ کمان ، راه خود را به محل این لشکر میگشودند ، ولی همیشه به هدف نمی رسیدند . هر قایقی که به لشکر لیودنیکوف میرفت ، يك کمک پزشك و یا يك پرستار با حاملین برانکار ، همراه داشت . آنها مجروحین را بار میکردند و یا تخلیه مینمودند و در مدت عبور از ولگا ، مراقبشان بودند . قایقها برای گرم نگاهداشتن مجروحین ، همیشه پتو و بطریهای آب گرم که بطریقه شیمیائی پر شده بود داشتند .

بر اثر کوششهای پیوسته جاشوان قایقهای زرهی و کارکنان پزشکی ، قسمت عمده مجروحین ، از بخش لیودنیکوف به کرانه چپ ،

تخلیه شدند.

در دوران یخهای شناور، سدريوك، افسر پزشکی درجه دوم، متصدی تخلیه مجروحین از اینسو به آنسوی ولگا و ارتباطات با سرویس‌های پزشکی شد. من اولین بار سدريوك را هنگامی که پناهگاه زیرزمینی قرارگاه فرماندهی شعله میکشید و نفت سوزان، قایق‌هایی را که در کناره ایستاده و منتظر بردن مجروحین بودند، در کام خود فرو میبرد، دیدم. در میان شعله و دود، مردی متوسط القامه را مشاهده کردم که کت چرمی بتن داشت و مشغول باز کردن قایق‌ها از مهارگاه‌هایی که میسوخت بود قایق‌ها را از شعله دور میکرد.

۴ نفر از قایقرانان نیز به باز کردن قایق‌ها مشغول بودند. سدريوك با صدائی نازک ولی نیرومند، دستور میداد. ابتدا گمان بردم که متصدی جدید باراندازهای ما وارد شده و خوشحال شدم و پیش خود گفتم خواهد توانست نظمی در بارگیری و تخلیه برقرار کند. لیکن هنگامی که نزدیکتر شدم، علامت رسته پزشکی را روی دگمه‌اش دیدم.

هنگامی که سدريوك مرا دید نزد آمد و گزارش داد:

« افسر پزشك درجه دوم سدريوك، مشغول ایجاد نوعی نظم در بارانداز هستم. »

« آفرین! امیدوارم شما همیشه بعنوان يك دكتور و يك انسان، در آینده نیز چنین رفتار کنید. »

در این لحظه، دیواری از خاک و شن به هوا رفت. زیرا بمب‌های خمپاره آلمانی نزدیک بارانداز منفجر شد. سدريوك سرخم نکرد و اندیشیدم: این مردی است که اعصاب آهنین دارد. سدريوك از ولگا به اسیری رفت و هنگامی که جنگ پایان یافت در برلن بود. وقتی ولگا یخ زد، انتقال کار پزشکی و تشخیص انواع زخمی‌ها، به گردان‌های پزشکی میسر شد، و گردان‌ها خودشان تخلیه بعدی مجروحین را به بیمارستان اصلی ارتش، چنان که سرویس پزشکی مقرر داشته بود، زیر نظر گرفتند.

در کرانه راست رودخانه، حدود سی میلی باراندازها، پناه-

حماسه نبرد استالینگراد

گاهها و چادرهای گرم، گردانهای پزشکی پشت جبهه لشکرها، مراکز معاینه و طبقه‌بندی بیماران، اطاقهای جراحی و پانسمان، بیمارستان و مراکز تخلیه، با جراحان و پزشکان آماده بکار، قرارداداشتند. مجروحین بیماران ۴ تا ۱۵ روز در اینجا میماندند. به کسانی که دوره نقاهت را میگذراندند، تعلیمات نظامی و سیاسی داده میشد. افرادی که پس از زخمها و بیماریهای سبک، دوران نقاهت را طی میکردند، قوای خیره‌ای را تشکیل میدادند که لشکرها بوسیله آنها تقویت میشد.

مجروحینی که نیازمند معالجه خاص و طولانی بودند، به بیمارستانهای سیار صحرائی ارتش فرستاده میشدند. بعضی از این بیمارستانها، نزدیکتر، در حدود ۹ تا ۱۵ مایلی خط جبهه، در کلخوزنایا آختوبا، ورخنیایا-آختوبا، سردیشایا آختوبا و زاپالاونویه قرار داشتند. بعضی دورتر، در ۲۵ تا ۳۰ مایلی عقب جبهه، در لنینسک، سولودودکا، و کاریوی پسکی و جاهای دیگر بودند. تأسیسات پزشکی دسته اخیر، کارشان را محدود به مواردی میکردند که بیمار تا دو ماه به معالجه نیازمند بود و یا امراض عفونی داشت و تا بدست آوردن سلامت معالجه‌اش می‌کردند.

کوششهای فداکارانه کارکنان پزشکی، که فی‌الواقع در خط اول جنگ بودند، به ارتش شصت و دوم یاری داد تا مأموریت خود را انجام دهد.

بهترین و قابل اطمینان‌ترین نشانه‌کار نیگوتی که سرویس پزشکی در جبهه انجام داد، نسبت کم مرگ و میر، در میان مجروحین بود که مورد جراحی قرار میگرفتند و یاد در بیمارستان‌ها معالجه میشدند. سرویس پزشکی ارتش شصت و دوم، عملاً نشان داد که میتوان در هر شرایطی، برای نجات جان انسان مبارزه کرد. تعداد مجروحین ارتش شصت و دوم که در گذشتند، کمتر از نسبت مشابه آن، در ارتشهای دیگر بود که شرایطشان قوی‌تر بودند. ارتش شصت و دوم دشوار نبود. این امر، از آن روی میسر گشت که پست‌های پزشکی و جراحی تخصصی، مستقیماً در پشت خط جبهه، یعنی درست در شهری که جنگ آنرا متلاشی کرده بود، در دسترس

مجروحین بود.

هنوز مطالب فراوانی میتوان پیرامون آنچه در دوران جنگ استالینگراد روی داد، گفت. من درباره آن چیزهایی صحبت کردم که بشخصه دیدم و تجربه کردم.

پس از شرح مشخصات خاص عملیات نظامی کنار ولگا، مایلم چند نتیجه‌ای را که گرفته‌ام، برای خوانندگان نظامی خود بنویسم:

۱ - هر کس که فن جنگ را می‌آموزد، باید دریابد که ملائقطی بودن و چسبیدن به ثوریه‌های تجربیدی که وسیله شعب آکادمی‌ها تنظیم شده، خوب نیست.

هر آدم دارای عقل سلیم نیازمند است تا نمونه‌های تاریخی را در اختیارش بگذارد و با او بگویند که آنها را تکرار نکنند، بلکه بر حسب شرایط دقیق موجود، جزئی از نمونه‌های مزبور را زیرکانه بکاربرد.

۲ - غرور و عزت نفس خود را حاکم قرار ندهید. اگر نظریات شاگردان و افسران جزء بهتر از آرائی باشد که از بالاداده اند، حقیقت را اعتراف دارید و با آنها چنانکه سزاوار و درخور است، رفتار کنید. اینکار مایه بدست آوردن نتایج خوب در جنگ است که تصمیم‌ها مستقلاً گرفته میشود.

۳ - کور کورانه بمقررات نچسبید. شما نیازمند دانستن و مطالعه و بازهم دانستن و مطالعه‌اید. لیکن نکته مهم اینست که بتوانید دانش خود را با واقعیات تطبیق دهید تا با اوضاع واقعی مقابله کنید.

گروه‌های حمله استالینگراد، در جنگ برای شهرهایی که در راه برلن گرفتیم، مفید بود. لیکن در شرایط صحرائی، سپاهیان ما شیوه‌های جدید جنگ را بنحو موفقیت‌آمیزی بکار بردند که از جمله آنها توسعه فعالیت دیدوران اکتشافی بحمله، «رده‌های خاص» و «حملات توپخانه» بجای مقدمات طولانی برای حمله بوسیله گلوله باران توپخانه بود. این شیوه‌ها در نبرد استالینگراد بکار رفت، لیکن در شرایط صحرائی، برای دشمن کاملاً غیر مترقبه بود و تأثیر گیج‌کننده‌ای بر آن داشت.

چندی نمی‌گذرد که در ولگاگراد بودم و در آنجا با بعضی از

جنگجویان قدیمی دفاع شهر: الکساندر رودیمتسف، میخائیل شامیلف
یا کوب پاولوف، واسیلی زایتسف، ایلیا ورونوف و دیگر مدافعان دژ
ولکاملاقات کردم.

مدنی طولانی در نواحی شهر، بدون آنکه بشناسمش قدم زدم.
بجای ویرانیهای بی پایان شهری آراسته با باغها، تأثرها، میدانها و
گروههای عمارات زیباسر برافراشته بود. نمیشد احساس دیگری جز
لذت داشت.

فقط دو عمارت را شناختم که سیلوویک آسیا بود. سیلو تا اندازه ای
با خانه هائی که اطرافش بنا شده تغییر کرده بود. لیکن آسیا دقیقاً همان
بود که در پائیز ۱۹۴۲ بود و بعنوان یادگار قرن بیستم، حفظش کرده اند
و بی اغراق، هر اینچ مربع دیوارهای آن آثار تیر و گلوله توپ را بر خود
دارد. دود کش آجری که بر اثر گلوله های توپ نیم ویران است، با
شکوه منزوی خود، بر فراز ویرانه ها ایستاده است.

دبیر کمیته بخش حزبی، ایوان کوزمیچ ژکالین، خیابان
کامسوملسکایارا نشانم داد. با اتفاق وی با اتومبیل از آن گذشتیم و قلب من
از لذت مالا مال بود.

مردم ولگاگراد، بنشانه سپاسگزاری از قهرمانان کامسومول،
بر زیباترین خیابان های خود، نام کامسومول را نهاده بودند.

به ما مایف کورگان رفتیم که در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۲، فرماندهی
ارتش شصت و دوم را در آنجا، بر عهده گرفته بودم.

وقتی داخل آبروشدیم، بیدرنگ نقطه ای را که در سپتامبر ۱۹۴۲
شورای نظامی وستاد ارتش، از آنجا زیر آتش مداوم، ارتش را اداره
کرد یافتیم.

روزی را که نفت مشتعل، پناهگاههای زیرزمینی را فرا گرفت
بیاد آوردم. ژنرال رودیمتسف عده ای از مأموران اکتشاف خود را فرستاد
تا ببینند بر سر شورای نظامی چه آمده است. آنان در بازگشت گزارش
دادند:

« شورای نظامی رفته است ... »

آغاز راه

« کجا ، به کرانه چپ ؟ »

« نه ، نزدیکتر بخط جبهه . »

بایاد آوردن این واقعه ، دوباره صدای نیکیتاس گریوچ خروشچف را در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۲ ، که دیگر آلمانیان به کرانه ولگا رسیده بودند میشنوم :

« واسیلی ایوانوویچ ، بخاطر داشته باش که باید شهر را حفظ کنیم و اطمینان مردم را به لیاقت نظامی خود برای شکست دشمن تقویت کنیم . »

آیا شورای نظامی میتوانست ، هنگامیکه ارتش ما در معرض بزرگترین خطرها ، یعنی از دست دادن اطمینان مردم بود ، فی الواقع بساحل چپ برود ؟ گمان میکنم که ما کمونیستهای ارتش شصت و دوم ، با تصمیم بماندن در شهر و جنگ نامرک ، سخنان عضو شورای نظامی جبهه را درست دریافتیم .

ماژور ژنرال استبان سارلویچ گوریف ، فرمانده لشکر ۳۹ گارد در ۵ فوریه ۱۹۴۳ ، در حضور همه فرماندهان لشکرها گفت :

« آیاما ، فرماندهان لشکرها ، میتوانستیم هنگامیکه شورای نظامی با ما بود ، پیرامون عقب نشینی بانسوی ولگا بیندیشیم ؟ ما به کسانی که تحت فرماندهیمان بودند با اشاره پیناهگاههای زیر زمینی شورای نظامی که میسوخت گفتیم : « برای شما اوضاع دشوار است . ولی آیا برای شورای نظامی دشوار نیست ؟ آنها را مانند ما حتی بدتر مورد حمله و بمباران قرار میدهند و میسوزانند... » اینوضع نیر و مندترین اثرات را بر سپاهیان داشت و همه آنان بشدت جنگیدند .

مادر کنار ولگا ، یک مکتب سخت دلاوری و مهارت نظامی را دیدیم . تجربه کنار ولگا ، هنوز نیز میتواند برای سربازان ما مفید باشد .

پایان

تکمه چاپ دوم

از هنگام چاپ اول این کتاب در ۱۹۵۹ تا کنون ، نامه های بسیاری دریافت داشته ام . دوستانی که از ولگا تا دیوارهای تیرگارتن در برلن ، با من بودند و نیز کارگران ، دهقانان اشتراکی و کارمندان نامه هائی برایم فرستاده اند. من از خوانندگان بسبب توجه بیادداشتهایم و راهنمایی و آرزوهای خوبشان و انتقاد دوستانه از نقاط ضعف معین کتاب ، سپاسگزارم . از این نامه ها ، نه فقط بعنوان نویسنده کتاب ، بلکه بمنابه یکی از اهالی شوروی نیز عمیقاً بهیجان آمده ام . آنها به ارتش دلاور ما به خلق کبیر شوروی و حزب کمونیست ، که قهرمانانی بوجود آوردند که بی باکی و دلاوریشان جهان را خیره ساخت ، مباحثات میکنند .

اظهار نظر هائی نیز از خارجه دریافت داشته ام. بیشتر آنها حاوی آرزوهای خوب و تحسین از قهرمانی مردان ما ، بخاطر نجات جهان از فاشیسم است. همه بشریت ترقیخواه ، قهرمانی و عظمت مدافعان استالینگراد را بنحوشایسته ای ستوده اند .

لیکن ندهای دیگری نیز در غرب شنیده میشود. روزنامه های کاپیتالیست ، بیش از پیش حملات افترآمیز به مردم شوروی میکنند . «آثار عالمانه» و «خاطرات» فراوانی انتشار یافته که سراسر دروغین است

و آشکارا حقایق تاریخی را تحریف مینمایند .

نمیتوان حملات تاریخ نویسانی را که میکوشند تاریخ را دوباره بنویسند بی جواب گذاشت ، خاصه هنگامیکه به تحلیل عملیات قهرمانی مردم شوروی و سهم مردم و ارتش ما ، در شکست فاشیسم می پردازند ، شکست فاشیسم ، هدف بزرگی که ملت شوروی بخاطر آن قربانیهای بیشمار داد .

جنگ دوم جهانی از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ ، بزرگترین جنگ تاریخ بشر بود . بیش از ۸۰ درصد از جمعیت جهان در آن شرکت جست و ۶۲ دولت ، با جمعیت کل ۱۷۰۰ میلیون نفر وارد آن شدند . عملیات نظامی در سرزمین‌هایی بوسعت بیش از ۸ میلیون و نیم میل مربع انجام شد . نیروهای مسلح مللی که ، جنگ پرداختند ، به ۱۱۰ میلیون رسیدند . جنگ مصیبت وحشتناکی برای همه بشریت بود . تقریباً ۵۰ میلیون نفر کشته شدند .

پیکار در تعدادی از صحنه‌های مختلف جنگ ، انجام شد . لیکن وقایع نظامی اصلی ، در جبهه آلمان و شوروی روی داد . وقایع مزبور از نظر دامنه ، خصوصیات و اثر نظامی و سیاسی قابل قیاس با آنچه در سایر جبهه‌ها رخ داد ، نیست . جنگ میان آلمان نازی و اتحاد شوروی ، از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ جزء اصلی جنگ دوم بود . مردم شوروی و نیروهای مسلح آن ، بر رهبری حزب کمونیست ، شکستی قاطع بر نازیسم آلمان ، بدترین دشمن بشریت وارد آوردند و بدین طریق پیروزی متفقین را بر آلمان هیتلری تضمین کردند .

۱۶ سال از زمانی که توپهای جنگ دوم جهانی خاموش شده است ، میگذرد . هرچه جنگ در تاریخ به عقب میرود ، کمک اتحاد شوروی به پیروزی مردم آزادی دوست بر فاشیسم و الاثر می شود ، کار برجسته و بی رقیب مردم قهرمان شوروی در جنگ ، محسوس تر میگردد . این جنگ ، دشوارترین و شدیدترین جنگ‌هایی بود که آمیختن مادیده بود . چهار سال جنگ ، عظیم‌ترین فشارها را بر منابع مادی و اراده دولت شوروی وارد کرد .

پیروزی برجسته اتحاد شوروی واقع‌ایست که برای تمام جهان دارای اهمیت تاریخی است. مردم شوروی با کار برجسته خود در میدانهای جنگ و کارخانه‌ها، از آزادی و استقلال میهن سوسیالیستی خود دفاع کردند و ملتها را از بردگی و تمدن جهانی را از نابودی، نجات دادند.

پیروزی بر آلمان نازی و ژاپن امپریالیستی، نمایش قاطعی از برتری سیاسی، اقتصادی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی بر کشورهای کاپیتالیستی بود.

در نتیجه این پیروزی عظیم و نهضت آزادی ملی که بر سر کشید، تعدادی از کشورهای اروپائی توانستند، از امپریالیسم جدا شوند و با شروع به ساختمان سوسیالیسم، یک سیستم نیرومند جهانی سوسیالیسم تحت رهبری اتحاد شوروی بوجود آوردند.

پیروزی اتحاد شوروی در جنگ بر ضد فاشیسم و توسعه بعدی نفوذ شوروی بر جریان تاریخ جهان، همراه با نفوذ وسیع آینده‌های مارکسیسم - لنینیسم، میان کارگران و پشتیبانی بیشتر مردم سراسر جهان از اتحاد شوروی، همه موجب نگرانی و هراس محافل امپریالیستی شد و یک «جنگ سرد» وسیع بر ضد اتحاد شوروی، با کمک هر نوع اسلحه آینده‌نولوژیک برآه انداختند.

سلاح عمده‌ای که برای این جنگ آینده‌نولوژیک انتخاب شد، مشتمل بر تعابیر ارتجاعی از تاریخ جنگ دوم جهانی و تحریف حقایق تاریخی بخاطر اندود کردن و بحداقل رساندن سهم شوروی در شکست نازیسم و آزادی کشورهای اروپائی از استبداد نازیها و تحصیل پیروزی در جنگ بود.

تحریف تاریخ جنگ و در وهله اول، تحریف واقعۀ قطعی آن، یعنی بیکار اتحاد شوروی بر ضد آلمان نازی و متحدین آن، خاصه بادامنه وسیع در ادبیات ارتجاعی ایالات متحده، بریتانیا و آلمان غربی بموقع اجرا گذاشته شده است. در این کشورها، مجلدات فراوانی پیرامون تاریخ جنگ نوشته شده که از جمله آنها کتاب «جلدی»؛ دانش آمریکا

در جنگ دوم جهانی ، و کتاب ۸۳ جلدی « تاریخ جنگ دوم جهانی » سلسله انتشارات نظامی بریتانیای کبیر ، و داستانهای بیشمار جنگ و خاطراتی است که بوسیله رهبران دوران جنگ آمریکا و انگلیس و همچنین بوسیله ژنرالهای سابق نازی نوشته شده است.

در این سیل ادبی وقایع عمده جنگ دوم جهانی، تماماً تحریف شده و نقش قاطع اتحاد شوروی و نیروهای مسلح آن را نیز مانند قدرت اقتصادی و نظامی آن دست کم گرفته اند. در این دوباره نویسی ارتجاعی تاریخ ، کوششی بکار رفته تا نشان دهند وقایع اصلی جنگ ، در جبهه شوروی و آلمان روی نداده، بلکه در میدانهای دیگر جنگ که نیروهای آمریکا و انگلیس مشغول بیکار بودند، رخ داده است. ادبیات مزبور میکوشد تا نشان دهد که علت شکست آلمانیان در جبهه شوروی، برتری نیروهای مسلح شوروی بر دشمنان خود از نظر اسلحه و مهارت نظامی نبوده، بلکه بخاطر اشتباهات در عملیات نظامی و رهبری سیاسی آلمان و نیز شرایط طبیعی میدان جنگ روسیه بوده است. ایدئولوژیست های بورژوازی همیشه کوشیده اند، تا تاریخ نظامی را در راه منافع اربابان خود بکار برند. آنان با این هدف ، اغلب حقایق تاریخی را تحریف کرده اند و امروز نیز به همین کار ادامه میدهند .

یکی از مسائل اصلی که تاریخ نویسان بورژوازی به موزیانان ترین نحوی پیرامونش قلمفرسائی میکنند، منشاء و علت جنگ است. آنان این حقیقت آشکار را تکذیب مینمایند که جنگ دوم جهانی از سیستم امپریالیستی و تناقضات ذاتی آن، سیاست تجاوزکارانه دول فاشیستی و سیاست محافظ حاکمه آمریکا ، بریتانیا و فرانسه در تشویق تهاجم ، ناشی شد. تاریخ نویسان بورژوازی، بدین طریق يك هدف طبقاتی روشن دارند و آن اینست که نشان دهند بورژوازی معصوم و سوسیالیسم گناهکار است. آنان میکوشند که نه تنها حمله آلمان نازی را بر اتحاد شوروی توجیه کنند، بلکه سعی دارند گناه را بگردن اتحاد شوروی که قربانی عمل تجاوز بوده است، بیندازند .

تاریخ نویسان ارتجاعی و ثورسین های نظامی و ژنرالهای

همراه نبرد استالینگراد

سابق نازی، دولت شوروی و حزب کمونیست را مورد افترا قرار میدهند و ادعا میکنند که سیاست خارجی قبل از جنگ اتحاد شوروی، استقلال کشورهای غربی و از جمله آلمان را تهدید میکرد.

در آمریکا، بریتانیا و آلمان غربی، روی این نظریه پافشاری میکنند که جنگ بر اثر تمایل آلمان و شوروی به تقسیم لهستان ایجاد شد. نویسندگان آمریکائی و انگلیسی چون: «چرچیل»، «فولر» و «لیدل هارت» و در آلمان غربی «آسمن»، «نیپلسکیچ»، «بلومنتریت» و «دوستفال»، «پیرامون» «چهارمین تقسیم لهستان» و «خطر سرخ» از شرق، داستانهای ساخته اند.

در سالهای قبل از جنگ آلمان و شوروی، حزب کمونیست شوروی ماهیت امپریالیستی مبارزه مسلحانه‌ای را که میان دول امپریالیستی جریان داشت و سیمای واقعی نازیسم آلمان را که بمثابة ارتجاعی‌ترین و متجاوزترین دولت‌ها وارد جنگ شده بود، به جهانیان نشان داد.

اتحاد جماهیر شوروی، همزمان با افشای هدفهای تجاوزکارانه کشورهای فاشیستی، گامهای استواری برای سد کردن راه تجاوز و حفاظت صلح در اروپا برداشت.

فی المثل هنوز ۱۹۳۵ بود که اتحاد شوروی قراردادهای کمک متقابل با فرانسه و چکسلواکی را امضاء کرد. این قراردادها میتواند بعنوان يك بنیاد محکم باشد، تا بر اساس آن امنیت مشترک در اروپا بنا گردد. لیکن قرارداد مونیخ در ۱۹۳۸، اساس قراردادهای قبلی را ویران ساخت و بارد کمک نظامی پیشنهادی شوروی برای دفاع از چک اسلواکی خصومت نشان داد.

دول بریتانیا و فرانسه با تشویق مستقیم آمریکا، بتوافق با آلمان نازی رسیدند و برای غلبه بر تناقضات روزافزون خود، چکسلواکی را تسلیم آلمان کردند. آنها بدین طریق امیدوار بودند که تجاوز آلمان را به شرق و بر ضد اتحاد شوروی معطوف سازند.

این سیاست هواخواه فاشیسم و ضد شوروی مونیخ، از دولت

انگلیس بر هبری «نه ویل چمبرلن» الهام میگرفت.

تاریخ نویسان ارتجاعی برای تحریف روابط بین المللی قبل از جنگ میکوشند تا سیاست خیانت آمیز مونیخ دول غربی را تطهیر کنند. حقایق بی تردید نشان میدهد که دول غربی، نه تنها کوشش نکردند تا از نظامی شدن آلمان جلوگیری کنند، بلکه تا میتوانستند باین کاریاری دادند.

محافل ارتجاعی امپریالیستی، در نازیسم آلمان يك نیروی ضربتی را میدیدند که امیدوار بودند، آنرا در راه پایان دادن به حیات اتحاد شوروی بکار برند.

امپریالیسم کشورهای غربی، بصورت انحصارات، بر ضد منافع ملی مردمان خود و بمنظور کمک به انحصارات آلمان برای تقویت نازیسم سرمایه گذاری کلانی کرد. انحصارات آمریکائی يك نقش اساسی در نظامی کردن آلمان داشتند. تنها بیرکت کمک انحصارات آمریکا و انگلیس و فرانسه بود که نازیها توانستند در يك مدت بی نهایت کوتاه صنایع سنگین خود را تجدید کنند، تولید بمقیاسهای عظیم را بوجود آورند و در راه تهیه مقدمات يك جنگ بزرگ، کام نهند.

اتحاد شوروی به اصول لنینی يك سیاست خارجی صلح وفادار ماند و فکر مقاومت دسته جمعی، در برابر تجاوز را تقویت نمود و مصمم بود تا راه نازیسم را ببندد. مساعی دولت شوروی، برای انجام اقدامات عملی و مؤثر، بخاطر جلوگیری از تجاوز فاشیسم در اروپا، خاصه در اوت ۱۹۳۹ آشکار شد که مذاکرات انگلیس و فرانسه و شوروی در مسکو با هدف رسیدن به توافق در مورد مقاومت دسته جمعی در برابر تجاوز نازیها، انجام یافت.

مذاکراتی که بوسیله هیئت های نظامی، در میان سه دولت شد مسبق به مذاکرات سیاسی بود که در آوریل ۱۹۳۹ انجام گرفت. سیاستمداران بریتانیا و فرانسه در عین حال که با اتحاد شوروی مذاکره میکردند، کوشیدند که يك معامله پنهانی در مورد تقسیم جهان، با هیتلر بحساب شوروی کنند. آنان در حالی که عبارات زیبایی پیرامون

دوستی با کشورها سرهم میگردند ، بدون کمترین تشویشی ، بهیتر میفهماندند که در صورت حمله به اتحاد شوروی ، مداخله‌ای در کارش نخواهند داشت . بدیهی است تمام این جریان را از افکار عمومی جهان پنهان نگاه میداشتند . در عین حال دیپلماسی سری بریتانیا ، رهبران نازی را به صراحت تمام از همه چیز مطلع میساخت .

هیئت نظامی شوروی ، چنانکه میتوان از گزارش شفاهی آنها دانست و آمادگی اتحاد شوروی را برای دادن ۱۲۰ لشکر پیاده و ۱۶ لشکر سواره هزار توپ سنگین و ۹ تا ۱۰ هزار تانک و ۵ تا ۵۵۰ هواپیما ی نظامی بخاطر جنگ بر ضد تجاوز فاشیسم اعلام داشته بود . لیکن هیئت نظامی انگلیس اظهار داشت که بریتانیا فقط میتواند ۵ لشکر پیاده و یک لشکر مکانیزه ، برای این کار تخصیص دهد . چنین اظهار بی‌معنایی تنها میتواند با تحقیر هیئت نمایندگی شوروی روبرو شود .

هیئت نظامی شوروی که میکوشید مشکلات عملی سازمان دادن مبارزه بر ضد تجاوز فاشیسم را حل کند ، سه نوع طرح نظامی عملیات دسته جمعی احتمالی را بوسیله نیروهای نظامی بریتانیا ، فرانسه و اتحاد شوروی در صورت تجاوز آلمان نازی ، مطرح ساخت و برای بحث پیشنهاد کرد .

هیئت‌های نظامی بریتانیا و فرانسه که مرکب از نمایندگان کم درجه بودند و در مذاکرات خود دقیقاً محدود به دستورهای دولت‌هایشان بودند ، آشکار ساختند که در موقعیتی نیستند که بتوانند روی مسائل مشخصی مانند سازمان دادن یک پاسخ دستجمعی به تجاوز احتمالی آلمان تصمیم بگیرند .

هیئت‌های نمایندگی بریتانیا و فرانسه در مورد اجازه عبور نیروهای شوروی از خاک لهستان در صورت جنگ با آلمان ، دچار تشویش شدند . آنها میدانستند که چنین اجازه‌ای مورد موافقت دولت‌هایشان نیست . دولت لهستان نیز به شدت با آن مخالف بود . لیکن چنین درخواستی کاملاً موجه و قانونی بود ، زیرا شوروی که هیچ مرز مشترکی با آلمان نداشت ، فقط زمانی میتواند تعهدات خود را بعنوان یک متفق انجام

آغاز راه

دهد که دول علاقمند به دفاع نیروی شوروی از آنها در برابر تجاوز فاشیسم به سپاهیان شوروی اجازه عبور از مرزهایشان را میدادند. آشکار بود که بدون پاسخ به پیشنهاد مطروحه هیئت نمایندگان شوروی، مذاکرات بی معنی بود.

محافل حاکمه بریتانیا و فرانسه، چنانکه از تعالیمی که به هیئت‌های نظامی خود داده بودند و از تمام جریان مذاکرات روشن است، در پی متحد ساختن مساعی سه دولت برای مقاومت در برابر فاشیسم نبودند. آنها هدف دیگری را تعقیب میکردند که عبارت بود از برهم زدن مذاکرات مسکو و بدین طریق نشان دادن به آلمان هیتلری که اتحاد شوروی متحدی ندارد و آلمان میتواند پیش برود و بآن حمله کند.

لیکن دولت شوروی پیوسته و استوار کوشید تا يك اتفاق نیرومند برضد تجاوز پدید آورد.

اگر محافل حاکمه انگلیس و فرانسه در آن زمان در جلو گیری از تجاوز صادق و صمیمی بودند، تردیدی وجود نداشت که آلمان قادر نبود در ۱۹۳۹ جنگی را آغاز کند.

تهیه مقدمات برای جنگ دوم جهانی از طرف کشورهای محور که خود بجنبه تجاوز کارانه فعالیت خویش اعتراف داشتند نه تنها با هیچگونه مخالفت دول غربی روبرو نشد بلکه در حقیقت آنرا تشویق کردند. همه چیز این حقیقت را نشان میداد که بریتانیا و فرانسه نمیخواهند به اتحاد شوروی کمک کنند و از این بدتر زمینه هائی برای این ترس وجود داشت که آنها از نازیها علیه اتحاد شوروی پشتیبانی نمایند.

در این شرایط هنگامیکه مذاکرات فرانسه و انگلیس و شوروی در نتیجه تلاشهای هیئتهای حاکمه بریتانیا و فرانسه با پشتیبانی ایالات متحده آمریکا برهم خورد، اتحاد شوروی مجبور بود تا پیشنهاد آلمان را بپذیرد و در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ يك قرارداد عدم تجاوز با آلمان منعقد ساخت. این امر بمعنای برهم خوردن طرح‌های ایجاد جبهه متحد بوسیله

همراه نبرد استالینگراد

دول امپریالیستی بر ضد اتحاد شوروی بود و خطر موافقت دول فاشیستی و امپریالیستهای آمریکا، بریتانیا و فرانسه را بحساب اتحاد شوروی از میان برد. کشور ما بیش از یکسال و نیم صلح بدست آورد که لمحهای برای تنفس بود تا بتواند طی آن، تهیه بیشتری برای مقاومت در برابر تجاوز بییند.

قرارداد شوروی و آلمان، طرحهای امپریالیستها را برای کشیدن اتحاد شوروی به جنگ در سال ۱۹۳۹ عقیم گذاشت.

نویسندگان وجوه تحریف شده تاریخ جنگ دوم جهانی، هر نیرنگی را در اختیار دارند بکار میزنند تا حقیقت را بپوشانند. لیکن کوششهای آنها عبث است. وزارت خارجه اتحاد شوروی اسنادی پیرامون دورانی که جنگ در شرف وقوع بود انتشار داده و بار دیگر این حقیقت بی تردید را تأکید میکند که دولت چمبرلین بیک مذاکره دوسره با اتحاد شوروی و آلمان پرداخته بود.

دولت بریتانیا آمادگی خود را برای «واگذاری» لهستان به نازیها بیان داشته بود. در حالیکه بریتانیا تازه استقلال لهستان را «تضمین» کرده بود.

اینها حقایق و واقعیات هستند و نشان میدهند که جنگ دوم جهانی بوسیله آلمان هنگامی آغاز شد که در اول سپتامبر ۱۹۳۹ لهستان حمله کرد. جنگ بر اثر تقسیم لهستان شروع نشد بلکه جنگ نتیجه سیاست تجاوزکارانه سرمایه‌های انحصاری بود.

هنگامیکه نیروهای نازیها به لهستان حمله بردند و دولت لهستان سریعاً سقوط کرد، دولت شوروی نمیتوانست فقط در کنار بایستد. ضرورت داشت که یک جبهه «شرفی» بر ضد تجاوز نازیها بوجود آید و ساکنان اوکراین غربی و بلوروسی غربی، از استبداد نازیها حفظ شوند. برای انجام این امر، بلوروسی غربی و اوکراین غربی که بوسیله لهستان در ۱۹۲۰ گرفته شده بود، میبایست بر زمین اجدادی خود بازگردند و میبایست نیروهای شوروی را بدانجا فرستاد. بدیهی است هدف اتحاد شوروی با این اقدام بیهیچوجه تقسیم لهستان نبود. این امر بطور قانع-

کننده‌ای با سیاست بعدی دولت مانسبت به لهستان نمایانده شد .
تاریخ نویسان ارتجاعی بطور دامنه دار پیرامون افسانه يك
«جنگ بازدارنده» بوسیله آلمان نازی تبلیغات میکنند وادعا میشود
که هدف آن «دفاع» از آلمان و سایر کشورهای اروپای غربی در برابر
خطر شوروی بوده است . آنان با بادی ساختن این افسانه ، پی برده می-
کشند تا علل جنگ میان شوروی و آلمان را تحریف کنند و حمله آلمان
را بر کشور ما توجیه نمایند .

ژنرال های سابق نازی «مانشتاین» ، «گودریان» ، «وستفال»
و «نیپلسکیچ» ، خاصه در این زمینه فعالیت داشته اند . فی المثل
«نیپلسکیچ» تأیید میکند که اتحاد شوروی قصد داشت يك جنگ دوم
جهانی راه بیندازد و فقط شوروی مسئول آغاز جنگ بوده است . مینویسد:
«رودین طریق جنگی آغاز شد که هیچکس حتی هیتلر باشکلی که بخود
گرفت خواهانش نبود، فقط يك دولت اتحاد شوروی واقعاً بدان علاقه
داشت .»

ژنرال نازی «وستفال» در کتابی تحت عنوان «تصمیم های
مهلك» تمام سیاست خارجی شوروی را در دوران قبل از جنگ ، بمثابه
سیاستی که آلمان را تهدید مینمود تصویر کرده است . حمله خیانتکارانه
آلمان بر اتحاد شوروی ، بوسیله او بعنوان يك جنگ «بازدارنده» که
هدفش حفظ آلمان «از خطر واقعی از سوی شرق» بود، معرفی شده است .
نظریه يك جنگ بازدارنده ، بوسیله آلمان را میتوان بنحو
دامنه دار، در ادبیات ارتجاعی یافت . لیکن اکنون کسانی که در موقع خود
موافق چنین جنگی بودند، در اسنادی که منتشر ساخته اند پیرامونش
دروغ میگویند . خاطرات دوران خدمت رئیس ستاد نیروی زمینی آلمان ،
کلنل ژنرال «هارلر» نشانه‌ای از کوشش برای نمایاندن جنگ جهانی،
بشکل يك جنگ دفاعی از طرف آلمان است . «هارلر» در ۳۰ ژوئن
۱۹۴۰ در دفتر خاطرات خود نوشت : «چشمها بسوی شرق دوخته شده
است» وی یکماه بعد اشاره مشخصتری دارد «روسیه باید درهم شکسته
شود، ضرب الاجل بهار ۱۹۴۱» ، خاطرات هارلر فعالیت‌های روزانه ستاد

حماسه نبرد استالینگراد

کل ارتش آلمان را برای تنظیم نقشه جنگ بر ضد اتحاد شوروی و آماده ساختن نیروهای مسلح آلمان را برای تجاوز نشان میدهد.

يك سند رسوا کننده، در مورد تمام کوششهایی که بمنظور تحریف علل شروع جنگ میان شوروی و آلمان و نمایش آن بعنوان يك جنگ دفاعی آلمان میشود، اظهارات شخص هیتلر است.

هیتلر هنگام بیان هدفها و طرحهای جنگ بر ضد اتحاد شوروی در يك جلسه سری در ۳۰ مارس ۱۹۴۱، بر هیران نظامی اظهار داشت:

«وظایف ما در مورد روسیه عبارت از نابود کردن نیروهای مسلح و از میان بردن دولت آن است. جنگ بر ضد روسیه، جنگ میان دو ایدئولوژی است. حکم نابودی بولشویسم است. این جنگی است برای نابود کردن.»

تاریخ نویسان ارتجاعی با کوشش برای کم جلوه دادن اهمیت پیروزی شوروی و سهم آن در شکست نازیسم و بدین طریق ضعیف ساختن نفوذ سوسیالیسم، سعی میکنند تا از اهمیت و نقش جبهه شوروی و آلمان، بمثابه جبهه اصلی جنگ دوم جهانی، بکاهند. اساس این تحریف در گزارشها و تفاسیر رسمی رهبران نظامی ایالات متحده و بریتانیا که بلافاصله پس از جنگ انتشار یافت، گذاشته شد. مرحله بعدی انتشار دامنه دار خاطرات و توارینخ «چرچیل»، «فولر»، «برادلی»، «گودریان»، «نیپلسکیچ»، «مانشتاین» و سایر ستاینندگان امپریالیسم، در عده ای از کشورهای سرمایه داری بود.

همه این گزارشها و کتابها يك ایده را تبلیغ میکنند که دور از حقیقت است و وضع جبهه شوروی و آلمان را تحریف میکنند و ادعا مینمایند که جبهه هائی که نیروهای آمریکا و انگلیس به عملیات مسلحانه در آن مشغول بودند، نقش قاطع را داشته اند (افریقای شمالی - مدیترانه - اقیانوس آرام و جاهای دیگر) ما بهیچ روی قصد نداریم که از ارزش ملل و ارتشهای کشورهای متفق که در کنار ما بر ضد آلمان نازی و امپریالیسم ژاپن جنگیدند، بکاهیم. هر پیروزی که بوسیله متفقین مادر سایر جبهه - ها بدست آمد يك کمک گرانبها به هدف عمومی شکست متجاوزان بود

لیکن اهمیت این یا آن صحنه جنگ ، يك جبهه یا جبهه دیگر در جنگ دوم جهانی را نباید بر اساس پیروزی های انفرادی و جداگانه ، بلکه بوسیله دامنه و شدت پیکار و اهمیت استراتژیک و نتیجه سیاسی آن ارزیابی کرد . اگر اندازه نیروهای مسلح را در جبهه های مختلف و دامنه و شدت جنگ و نتیجه آن را مقایسه کنیم ، دشوار نخواهد بود که مشاهده نمائیم نقش قاطع رادرسکت محور ، اتحاد شوروی و نیروهای مسلح آن ایفا کردند . اهمیت جبهه شوروی و آلمان را بمانند جبهه اصلی جنگ ، می توان از روی واقعیات زیر دریافت :

اولاً : نخبه ترین نیروهای اصلی کشورهای محور از لحظه حمله آلمان بشوروی تا پایان جنگ در اروپا ، در جبهه شوروی و آلمان بودند . البته این مسئله قابل فهم است زیرا امپریالیسم آلمان که میخواست تسلط جهانی را بدست آورد در وهله اول ، برای پیروزی بر شوروی میکوشید .

ثانیاً : عملیات عمده ، عملیاتی که اثر قطعی بر مسیر و نتیجه جنگ داشت ، در این جبهه انجام شد .

ثالثاً : نیروهای مسلح محور ، بزرگترین ضایعات را از نظر نفرات و سازوبرگ جنگی ، بوسیله ارتشهای شوروی متحمل شدند .

در سه سال اول جنگ (ژوئیه ۱۹۴۱ تا ماه مه ۱۹۴۴) ۷۰ تا ۷۲ درصد از لشکرهای آلمانی بر ضد اتحاد شوروی بعملیات مشغول بودند و پس از گشایش جبهه دوم در اروپا ، رقم مزبور به ۵۸ تا ۶۰ درصد رسید . با اضافه تقریباً همه لشکرها و تیپ های متعدد کشورهای اقماری آلمان در جبهه شوروی بودند . فی المثل در نوامبر ۱۹۴۲ شصت و شش لشکر و ۱۳ تپه که متعلق بکشورهای دست نشانده آلمان بود ، در جبهه شوروی و آلمان می جنگیدند .

بدین طریق در زمانی که ۵۴ تا ۷۰ درصد از نیروهای مسلح محور در جبهه شوروی و آلمان بودند در باقیمانده صحنه جنگ و از جمله کشورهای اشغال شده فقط ۳۰ تا ۳۵ درصد نیروهای مزبور قرار داشتند . از این مهمتر ارتشهای شوروی با نخبه ترین لشکرهای آلمان

حماسه نبرد استالینگراد

که از نظر قدرت و نفرات تا حد سازمانی کامل بودند می‌جنگیدند ، در حالیکه در جبهه های دیگر آلمان نازی بعنوان يك اصل ، ارتشهای تهي شده و ارتشهایی را که باشتاب تشکیل میداد ، بکار میبرد .

بیکار طولانی و سخت در جبهه شوروی و آلمان نه تنها نیروهای عظیم آلمان را بخود مشغول میداشت ، بلکه باشتاب باور نکردنی ، آنها را نیز می‌بلعید . ارتشهای آلمانی ، در جنگ بر ضد شوروی بزرگترین ضایعات را از نظر نفرات و سازوبرگ دادند . طبق آمارهای متاد کل نیروهای زمینی آلمان ، تلفات آلمانیان در پنج ماه اول جنگ ، یعنی تاحمله متقابل نزدیک مسکو ، از نظر مقتول ، مجروح و ناپدید به ۷۴۳ هزار نفر رسید که بالغ بر ۱/۲۳ درصد کل نیروهای آلمان در جبهه آلمان و شوروی بود . در اول ژوئیه ۱۹۴۳ ضایعات آلمان به رقم ۳۹۵۰۰۰ نفر و یکسال بعد (در اول ژوئیه ۱۹۴۴) رقم مزبور به ۶ میلیون و نیم رسید .

نیروهای مسلح شوروی ، در جنگ طولانی و دشوار با دشمن ، رو به مرگته ۱۰۲۴ لشکر را که متعلق به آلمان و متحدینش بود ، درهم شکست و این رقم پنج برابر تعداد لشکرهایی است که در آغاز ، طبق طرح «عملیات بارباروسا»^۱ از مرزهای شوروی گذشتند . از این رقم ، ۳۱۴ لشکر کاملاً نابود گردید و با افرادش اسیر شدند . ۶۰۶ لشکر ۵۰ تا ۷۵ درصد از نفرات خود را در جنگ از دست دادند و ۱۰۴ لشکر دو-بار تشکیل شدند . از اینرو بطور متوسط ، در هر هفته جنگ جبهه شوروی و آلمان ، پنج لشکر دشمن از میان میرفت . فرماندهی عالی آلمان میبایست نیروهای ذخیره عملیاتی و استراتژیک خود را قبل از موقع بکاربرد و تلفات را با سربازگیری بیشتر و انتقال لشکرها از سایر جبهه‌ها که فعالیت کمتری داشت ، جبران کند .

جریان جبهه شوروی و آلمان ، تأثیر قاطعی بر وضع و نتیجه

۱- طرح هیتلر برای تجاوز به اتحاد شوروی و نابود کردن نیروهای مسلح آن «عملیات بارباروسا» نامیده میشود .

جنگ داشت. اتحاد شوروی نه تنها در زیر حملات نیروهای نازی که تفوق کمی داشتند، مقاومت کرد بلکه در اولین و دشوارترین مرحله جنگ، شرایط لازم برای شکست آلمان را فراهم ساخت. این امر دارای اهمیت عظیم بین‌المللی بود. عظیم ماندن نقشه‌های نازیها، در مورد جنگ «برق آسا» در جبهه شوروی و آلمان، طرحهای آنها را برای شکستن شوروی و تسلط جهانی، پیشاپیش محکوم به شکست کرد. تاریخ نویسان ارتجاعی با هدف تجدید نظر در نقش و اهمیت جبهه شوروی و آلمان، تئوری باصطلاح «نقطه‌های عطف جنگ دوم جهانی» را ساخته‌اند و چنین نقطه‌های عطفی را بعنوان حوادث و وقایع درجه دوم، در سایر صحنه‌های جنگ ذکر کرده‌اند. فی‌المثل «چرچیل» «فولر» و «مونتگمری»، برای آنکه از اهمیت نبرد استالینگراد بکاهند این نظر را بسیار تکرار میکنند که العلمین و پیاده شدن نیروهای آمریکائی در مراکش و الجزایر مسیر جنگ را تغییر داد. فولر مینویسد جنگ العلمین «قاطع‌ترین جنگ زمینی بود که در آن بخاطر هدف متفقین پیروزی بدست آمد و یکی از قاطع‌ترین جنگ‌های زمینی در بریتانیا بوده است.»

نیپلسکیچ حتی جلوتر میرود و میکوشد تا حمله متقابل ارتشهای شوروی را در ولگاودن، مستقیماً وابسته به عملیات ارتشهای آمریکا و انگلیس در مصر و آفریقای شمالی جلوه دهد. او عقیده دارد که روسها در حمله متقابل تنبل بودند. زیرا انتظار میکشیدند تا یورش ارتش هشتم بریتانیا در مصر و عملیات پیاده شدن در آفریقای شمالی، موفقیت آمیز از آب درآید.

این تئوری که جنگ العلمین و جنگ کنار ولگا در مسیر جنگ اثر یکسانی داشت، با در نظر گرفتن حقایق زیر بر رد شده است. انگلیسیها در العلمین با چهار لشکر آلمانی و ۸ لشکر ایتالیائی روبرو بودند و با اضافه نیروهای اصلی آلمانی و ایتالیائی، ترتیب احترام از شکست خوردن در نبرد را دادند. لیکن در ولگاودن و در دوران حمله متقابل ارتشهای شوروی از ۱۹ نوامبر ۱۹۴۲ تا ۲ فوریه ۱۹۴۳، سی و دو

حماسه نبرد استالینگراد

لشکرو دو تیپ آلمان نازی واقمار آن تباہ شدند. شانزده لشکر دیگر دشمن دچار شکست شدید گشتند.

شکست ارتش آلمان، بوسیله ارتش شوروی در کناره های ولگا، نقطه عطف جنگ بود. بشریت در نبرد استالینگراد طلوع پیروزی بر فاشیسم را دید.

مفسرینی که حقایق را تعریف میکنند، خوب است در این زمینه سخنان رئیس ستاد کل آلمان کلنل ژنرال «زایتزلر» را یاد آورند. وی میگوید: «من در نوامبر ۱۹۴۲ به هیتلر گفته بودم که اگر باید ۵۰۰ هزار نفر سرباز در استالینگراد از دست داد آنگاه ستون فقرات تمام جبهه شرق شکسته خواهد شد. حرف من راست از آب درآمد. زیرا نبرد استالینگراد نقطه عطف همه جنگ بود.^۱

«هانس دوئر» مؤلف کتاب «یورش به استالینگراد» که سابق در ارتش آلمان مازور ژنرال بود و در این عملیات شرکت کرد و بهیچوجه نمیتوان ظن علاقه به شوروی را باو برد، ناگزیر اعتراف کرده است که «استالینگراد در ۱۹۴۲ نقطه عطف جنگ دوم جهانی شد. نبرد استالینگراد برای آلمان سخت ترین شکست در تاریخ و برای روسیه بزرگترین پیروزی بود.»^۲

ژنرال عمر برادلی، در کتاب خود: «داستان یک سرباز» میگوید تا این حقیقت بی تردید را بپوشاند که شکست ارتشهای آلمان نازی در تابستان ۱۹۴۳، یک شرط مقدماتی اساسی برای موفقیت عملیات سیسیل پیشرفت موفقیت آمیز یورش نیروهای آمریکا و انگلیس در مدیترانه و تسلیم بعدی ایتالیا بود.

حتی در دوران جنگ نیز کوشش هایی شد که پیاده شدن نیروهای انگلیس و آمریکا را در آفریقای شمالی فرانسه، در نوامبر ۱۹۴۲ و پیاده شدن در سیسیل را بعنوان یک جبهه جلو دهند.

۱- «تصمیم های مهلك» صفحه ۱۶۵

۲- دارمشتات ۱۹۵۵.

ادبیات بورژوازی که مبلغ چنین نظریاتی درباره «نقطه های عطف» در جنگ است، پراز ادعاهائی است مبنی بر اینکه از نیمه سال ۱۹۴۴، پس از گشایش جبهه دوم، مرکز ثقل عملیات نظامی به غرب منتقل شد. مشاهده بی پروا بودن این ادعا سهل است. حقیقت اینست که در این دوران جنگ، نیروهای اصلی آلمان هم چنان مانند سابق، در جبهه شوروی و آلمان مشغول عملیات بودند. از ۳۳۳ لشکری که آلمان در این تاریخ داشت، ۱۹۱ لشکر در جبهه شوروی و آلمان و فقط ۶۰ تایی آن در غرب بود. با اضافه ارتشهایی که در مقابل نیروهای آمریکائی و انگلیسی بودند، از نظر کیفیت بمراتب ضعیفتر از آنهائی بودند که در برابر ارتش شوروی قرار داشتند.

قدرت لشکرهای آلمانی در جبهه غرب، بعنوان يك اصل ۴۰ تا ۶۰ درصد پائین تر از حد سازمانی آنها بود. تقریباً نیمی از آنها در جریان تشکیل بودند و بپس از آنکه در جبهه شوروی درهم شکسته شده بودند، دوباره آنها را تجدید تشکیلات میکردند.

اگر ما باین حقیقت توجه کنیم که عملیات نظامی نیروهای آمریکا و انگلیس در جبهه غرب، پس از پیاده شدن در نورماندی، خیلی آهسته توسعه یافت و تعداد نیروهای آلمانی در این جبهه بطور قابل ملاحظه نیفزود، آنگاه روشن تر آشکار میشود که تمام ادعاهای مبنی بر اینکه جبهه غرب «نقطه عطف» جنگ بود، جعلی است.

مخالف حاکمه آمریکا و بریتانیا، چنانکه میدانیم، با امتناع مکرر از گشودن يك جبهه دوم در فرانسه، امیدوار بودند در لحظه پیروزی نهائی بر آلمان، اتحاد شوروی چنان ضعیف شود که بتوانند شرایط خود را برای حل و فصل مسائل پس از جنگ، بآن دیکته کنند. اساس وجود این سیاست زشت، را «هاری - اس - ترومن» باید خواهی بی آزر می فورموله کرده بود. بیانات وی، مبنی بر اینکه امیدوار است آلمانیان و روسیان هر چه بتوانند بیشتر از یکدیگر بکشند معروف و رسوا است.

اتحاد شوروی مدت سه سال تنها، بر ضد آلمان نازی و

حمايه نبرد استالینگراد

متحدین آن جنگید . دول غربی فقط جبهه دوم را هنگامی گشودند که دیگر آشکار شد نیروهای شوروی در وضعی هستند که میتوانند نیروهای آلمان را بشکنند و کشورهای اروپا را از چنگ استبداد نازیسم آزاد سازند . «ن-س-خروشچف» میگوید: « هنگامی که تمام مسیر جنگ اساساً تغییر کرد، هنگامیکه کار بمرحله‌ای رسید که اگر دول غربی در گشودن جبهه دوم تأخیر میکردند ، ممکن بود نیروهای شوروی نه تنها در برلن، بلکه در پاریس نیز پدیدار شوند، آنگاه متفقین مامور به عجله و عمل کردند . »

کشایش جبهه دوم مایه تقلیل نیروهای آلمان در جبهه شوروی و آلمان نشد. نخبه‌ترین ارتشهای اصلی آلمان، همچنان بچنگ برضد نیروهای شوروی ادامه دادند . نیروی ذخیره عمده آلمان ، به جبهه شوروی و آلمان فرستاده شد که در ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ هم‌چنان جبهه قطعی جنگ ماند .

پرزیدنت روزولت با تأکید عظمت فهرمانی نظامی ارتش شوروی و نقش قاطع آن در جنگ برضد فاشیسم نوشت :

« میخوام از طرف مردم آمریکا، بمناسبت بیست و پنجمین سال تأسیس ارتش سرخ، موفقیت‌های عظیم آنرا که در سراسر تاریخ بیسابقه است، تحسین کنم ... من در عین حال میخوام از مردم روسیه که ارتش سرخ از آن بیرون آمده ، و از نظر مردان و زنان و ساز و برگ بآن تکیه دارد تحسین کنم . مردم شوروی نیز تمام کوشش خود را بخاطر جنگ بکار میبرند و فداکاری بی نظیری میکنند. ارتش سرخ و مردم شوروی بدون تردید نیروهای هیتلر را در راه آغاز شکست نهائی رانده‌اند»^۱ .
رئیس جمهوری آمریکا در پیام دیگری میگوید که مبارزه مردم شوروی، يك نمونه الهام بخش برای همه مللی است که در پیکار برضد متجاوزان آلمانی متحد شده‌اند.

در دوران جنگ وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیا ،

۱ - مکاتبات استالین با چرچیل ، اتلی ، روزولت و ترومن
۱۹۴۱-۴۵ چاپ مسکو و لندن ۱۹۵۷-۵۸ جلد دوم صفحه ۵۹ .

اعتراف کرد که جبهه آلمان و شوروی جبهه قاطع و اساسی جنگ بوده است. او در پیامی به دولت شوروی، در ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۴ نوشت: «ارتش روسیه روده ماشین نظامی آلمان را بیرون آورد و در لحظه حاضر نیز، بخش بزرگتر نیروی دشمن را در جبهه خود نگاهداشته است»^۱.

چرچیل در ۲۳ فوریه ۱۹۴۵ نوشت: «ارتش سرخ، بیست و هفتمین سال تأسیس خود را در میان پیروزی‌هایی که تحسین نامحدود متفقینش را برانگیخته و محکومیت میلیتاریسم آلمان را مهر کرده است، جشن میگیرد. نسل‌های آینده، مانند ما که این موفقیت‌های غرورآمیز را دیدیم، اعتراف خواهند کرد که به ارتش سرخ مدیون‌اند.»

مؤلفین کتابهای بسیار جنگی، این ارزیابی درست از نقش شوروی را در جنگ جهانی بدست فراموشی سپرده‌اند و خود چرچیل، سخنانش را از یاد برده و در خاطرات ۶ جلدی ۴۷۰۰ صفحه‌ای خویش «جنگ دوم جهانی»، کمتر از صد صفحه را به جبهه شوروی و آلمان تخصیص میدهد و وقایع آنرا تحریف میکند.

سهم حساب ناشدنی مردم شوروی، در پیروزی بر محور راژرال آمریکائی «برادلی» بمثابة افسانه زمان جنگ قهرمانی مردم شوروی تشریح کرده است. وی پیرامون جنگ بر ضد آلمان نازی چنان مینویسد که گوئی جبهه شوروی و آلمان هرگز وجود نداشته و فقط نیروهای آمریکائی و انگلیسی بر ضد آلمان جنگیدند.

وی از کتاب بزرگ ۶۰۰ صفحه‌ای خود، بنام «داستان یک سرباز»، کمتر از دوازده صفحه را به جبهه شوروی و آلمان تخصیص داده و با این حال نیز، حقیقت را تحریف میکند.

ماژور ژنرال «فولر» در کتاب خود: «جنگ دوم جهانی ۱۹۳۹-۴۵»، عملیات ارتش شوروی را از گونه نشان میدهد و آنرا بعنوان فرع بر داستان اساسی و عمده - وقایع جبهه‌هایی جز جبهه شوروی و آلمان - ذکر می‌کند (یک هشتم کتاب باین جبهه تخصیص یافته و بقیه

۱ - همان کتاب جلد اول صفحه ۲۵۷.

حماسه نبرد استالینگراد

مربوط است، به عملیات نظامی نیروهای آمریکا و انگلیس). در این زمینه درخور توجه است که فولر در هیچ جای کتابش از توزیع ارتشهای آلمان در جبهه های متفاوت، سخنی بمیان نمیآورد زیرا از آن میتوان نتیجه گیری کرد که وقایع اصلی جنگ کجاری داد و چه کسی نقش اصلی را ایفا نمود. این امر در مورد سایر کتابهایی نیز که وجوه تحریف شده ای از تاریخ بدست میدهند، صادق است.

در کتاب تیپلسکیچ : « تاریخ جنگ دوم جهانی »، صفحات بسیار معدودی به وقایع جبهه شوروی و آلمان اختصاص یافته (سراسر این وقایع، در دو فصل آمده و شرح آن يك پنجم کتاب ۶۰۸ صفحه ای را گرفته است).

از اینرو مشاهده میکنیم که تلاشهای دوباره نویسان معاصر تاریخ، برای تحریف نقش مردم شوروی و نیروهای مسلح آن، در تعیین نتیجه جنگ، آنها را به تخصیص صفحات بسیار معدودی در مورد وقایع اصلی نظامی میکشاند. این تعداد اندک نیز که پیرامون قضیه بحث میکنند، فقط جنبه تصادفی و اتفاقی دارد و چنان موضوع را شرح میدهند که کوئی جزئیات بی اهمیتی در جنگ بوده است. تنها مورد استثناء، هنگامی است که بخش اول جنگ، یعنی هنگامی را که ارتشهای شوروی شکست میخورند، شرح میدهند. در مورد شکستها با آب و تاب و بی هیچ محدودیتی مینویسند و در عین حال در مورد اهمیت وقایع صحنه های درجه دوم جنگ، مبالغه می کنند. لیکن سبک پر آب و تاب نویسندگان ارتجاعی، تا به نبردهای قاطع جبهه شوروی و آلمان و فی المثل به نبرد های نزدیک مسکو، ولگا و کورسک و یورش های شوروی در ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ میرسند، خاطراتشان را از یاد میبرند. عملیات دقیق جبهه شوروی و آلمان، یا شرح نمیشود و یا بیش از حد ساده اش می کنند. و آنان پیرامون موفقیت های تکنیک نظامی شوروی یا طرحهای جدید و اصلی که فرماندهی عالی شوروی بوجود آورد، طرحهایی که با مهارت فراوان وسیله ارتشهای شوروی در حملاتشان تجسم یافت، هیچ چیز نمیگویند.

آغاز راه

مردم شوروی و نیروهای مسلح آن، نقش مرکزی در شکست تجاوزکاران نازی ایفا کردند. این حقیقتی است که تکذیبش نمیتوان کرد. مردم شوروی سهمی را که مردمان و نیروهای مسلح متفقین در شکست نازیها ایفا نمودند، و الا میدانند. لیکن همه آگاهند که بار اصلی را اتحاد شوروی بردوش داشت.

در ادبیات ارتجاعی ماهیت پیکار در جبهه شوروی و آلمان و علل شکست آلمان تحریف شده ترین موضوعها است.

در کوشش بخاطر نشان دادن اینکه رهبران آلمان هیتلری، مسئول شکست در جنگ بر ضد شوروی نبوده اند و برای کم بها کردن تکنیک شوروی، این نظریه را بنحو دامنه دار منتشر ساخته اند که گناه شکست آلمان و نیروهای آلمان فقط بر عهده هیتلر است. بر حسب این نظریه، ارتشها و فرماندهان آلمان ملامت ناپذیرند. و ادعا میشود که هیتلر بعنوان حکمران عالی، برخلاف عقاید ستاد کل کار میکرد و فرمانهایی صادر مینمود که با طرحهای فرماندهی عالی نیروهای زمینی آلمان که عملیات جبهه شوروی و آلمان را اداره میکرد، مخالف بود. طبق این نظریه استدلال میشود که اگر هیتلر نبود، نیروهای آلمان بر رهبری ژنرالهایش در جنگ پیروز میشدند. هدفی که پشت سر ادعای مزبور قرار دارد تشویق این عقیده است که نیروی زمینی آلمان غربی با رهبری شایسته، میتواند خود را بهتر نشان دهد. ژنرالها، و آدمیرالهای سابق هیتلر، این نظریه را با پافشاری بیشتری مطرح میکنند.

ژنرال بلومنتریت مینویسد: «نخستین تصمیمهای مهلک در مورد روسیه گرفته شد. از نقطه نظر سیاسی، شاید مهلکترین تصمیمها این بود که اصلاً باین کشور حمله شد». این نتیجه گیری، درست است، لیکن هنگامی که بلومنتریت همه گناه آغاز جنگ بر ضد شوروی را فقط بگردن هیتلر میاندازد، و از ستاد کل آلمان و کسانی که واقعاً به عمل تجاوز شکل دادند، دفاع می کند، منافع طبقاتی انحصار طلبان آلمانی را بیان میدارد.

ژنرال نیپلسکیچ پیوسته از «سماجت غلبه ناپذیر» هیتلر

شکایت می کند. تیهلسکیچ در شرح خود از جنگ، میکوشد تا از ژنرال های آلمانی حمایت کند و صفات مهم رهبری نظامی را بدانان منسوب میدارد و نشان میدهد که همه شکستهای ارتش آلمان در جنگ، نتیجه اشتباهات رهبری هیتلر بوده است.

ژنرال دوئر در کتاب خود: «یورش به استالینگراد» ادعا میکند که «تصمیم هیتلر، در برعهده گرفتن وظایف فرماندهی عالی نیروهای زمینی آلمان، واقعاً علت عمده شکست در جنگ بود.» بدون تردید هیتلر بعنوان رئیس دولت و ارتش آلمان، در ورود آلمان به جنگ و شکست نظامی آن مسئولیتی دارد. لیکن از روی واقعیات کاملاً روشن است که استراتژی نظامی نازیها، بطور عمده از طرف فیلد مارشالهای ستاد کل تنظیم میشد. هیتلر در مورد مسائل استراتژی نظامی با آنان مخالف نبود و اکثریت قاطع ایشان، بهیچوجه بارهبران سیاسی عالیرتبه نازیها عدم توافقی نداشتند. دستورها و فرمانهای هیتلر، نظر و آرزوهای همه فرماندهی عالی را اکثریت رهبران ارتش آلمان را منعکس میساخت.

ایده اختلاف میان هیتلر و ژنرالها عبث است و آنرا این حقیقت نشان میدهد که همه نقشهها و تصمیمها، پس از آنکه از طرف ستاد کل و سایر مقاماتی که فرماندهی عملیات را داشتند کشیده و تحلیل میشد و تصویب میگشت، پذیرفته میشد. بطور کلی باید گفت که رهبری در جنگ، بدون تطابق نظریات فرمانده کل و ژنرالها امکان ناپذیر است. همه این نوع تلاشهای رهبران نظامی نازیها، برای انداختن تمام گناه شکست، بگردن شخص هیتلر، در برابر انتقادات مقاومت نمیآورد. هیتلر و ژنرالهایش با هم بودند و با وحدت تصمیمها را گرفتند و عمل کردند؛ آنان با اتفاق هم، بمثابة یک دسته جنایتکار جنگ را آغاز نمودند و برای بشریت پریشانی و مصیبتی که ناگفتنی است، بیارآوردند.

در میان وجوه گوناگونی که از علل شکست آلمان، در جنگ بر ضد اتحاد شوروی وجود دارد، به افسانه: «خنجر زدن از عقب» (ولچتوس) کم اهمیت نمیدهند.

میلیتاریستهای آلمانی که طرفدار جنگ و انتقامجویی هستند،

میگویند عمل ژنرال‌هایی که از ژوئیه ۱۹۴۴ سوئد فصد به هیتلر اثر دادند و فعالیت‌های پاولوس در کنار ولگا، هر دو خنجرهائی بود که عقب زده شد و به شکست آلمان در جنگ کمک کرد. این وجه ازداد را خود پاولوس کاملاً رد کرده است. در یادداشت‌های خصوصی وی، که «درسدن» یافته شده است، تفسیری در این باب وجود دارد. پاولوس مینویسد: «در وضعی که کارها در ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ در جبهه بخود گرفتار امیدوار بودم که بایک مقاومت سرسخت و طولانی نزدیک استالینگر به منابع عالی ملت آلمان خدمت کنم، زیرا بنظرم میرسید که شکست در جبهه شرق، مانع هر نوع حل و فصل سیاسی است. ایده انقلابی پی آوردن شکست نهمدی، برای بخطر انداختن وضع هیتلر و رژیم نازی موانع پایان جنگ بودند در آن زمان ابدأ بمغزم خطور نکرد.»

بسیاری از تاریخ نویسان بورژوازی این نظریه را بمی‌کشند که عمل ارتش آلمان ملامت ناپذیر بود و اگر ممکن بود بر برخی از اتفاقات، بموقع غلبه شود، آلمان بدون تردید پیروز میشد یکی از «اتفاقات» عمده که بوسیله تاریخ نویسان بورژوازی برای تشریح شکست ارتش‌های هیتلر در جبهه شوروی و آلمان بکار می‌روند شرایط نامساعد اقلیمی روسیه و زمستان سخت غیر معمولی سال ۴۲-۴۱ است. ژنرال‌های سابق نازی و تئوریسین‌ها و تاریخ نویسان نظام انگلیس و آمریکا که همه ادعا میکنند واقع بین بوده‌اند، سعی دارند نشان دهند که ارتش‌های آلمان نزدیک مسکو، کنار ولگا و سایر بخش‌های جبهه بر اثر راه‌های خراب و زمستان سخت روسیه متوقف شدند. «بلومنتریت» «مانشتاین» و «نیپلسکیچ» عقیده دارند که علت عدم موفقیت آنها گرفتن مسکو، این بود که در اکثر: «تمام این ناحیه بعلت گل ضخیم و چسبنده غیر قابل عبور است و از این‌رو، حرکت از جاده‌ها غیر ممکن شد. گل به پاها و سم حیوانات، چرخ ارابه‌ها و کامیونها چسبیده حتی جاده‌های با اصطلاح اصلی نیز غیر قابل عبور شد. یورش متوقف گردید.»

پس از داستان جاده‌های خراب و گل‌ولای «ژنرال‌سرما» فرامیرسد که میگویند اثر مصیبت‌باری بر ارتش آلمان داشت. ژنرال‌ها

پلر: «گودریان»، «بلومنتریت» و «نیپلسکیبرچ» پیرامون سرمای
و حتی ۵۰ درجه زیر صفر حوالی مسکو در ۱۹۴۱، داستانهای پریان
نگویند. آنان عقیده دارند که ارتش آلمان از سرما و یخبندان بیش از
بهای شوروی، صدمه دید.

برادلی مینویسد: «در بیرون دروازه‌های مسکو، که ارتشهای
آلمان باستانه پیروزی رسیده بودند، يك زمستان سخت روسی ناگهان
نقش آلمان را فلیج کرد.»^۱

فولر نیز مانند برادلی عقیده دارد که نقش اصلی را در شکست
آلمانیان نزدیک مسکو، سرمای ۴۰ درجه زیر صفر ایفا کرد.^۲
کاملاً روشن است که حکایات گمراه کننده پیرامون گل ولای و
یخبندان و سرمای شدید را درست کرده اند تا تصویر جعلي بدست دهند
مقاومت مردم شوروی را با پر تو دروغینی بنمایانند و از کیفیت نظامی
ارتشهای شوروی بکاهند.

شرایط اقلیمی برای هر دو طرف یکسان بود. و اگر فرماندهی
آلمان برای عملیات در شرایط اقلیمی روسیه آماده نشده بود، نشانه آن
ست که تاچه اندازه بد حساب کرده بود و تاچه پایه از عواملی که
بروهایشان طی عملیات، میبایست با آن روبرو میشدند، بی خبر بود. این
شرایط، آلمانیان را در زمستان و بهار ۴۴ - ۱۹۴۳ در اوکراین
بجای نداد.

مسکو از ارتشهای آلمان نه بسبب راههای خراب و یخبندان و
سرما، بلکه بعلت قهرمانی مردم شوروی و تصمیم ترنزل ناپذیر آنها برای
بدست آوردن پیروزی و رهبری حزب کمونیست، در امان ماند. یخبندان
و طوفانهای برف، در پایان سال ۴۱ و آغاز سال ۱۹۴۲، ارتشهای شوروی
را از شکست متجاوزان نازی و بعقب افکندن آنها به ۲۵۰ میلی غرب
مسکو، باز نداشت.

۱- یادداشت‌های يك سرباز صفحه ۱۸۶.

۲- جنگ دوم جهانی ۴۵-۱۹۳۸ صفحه ۱۷۵.

افسانه دیگری که سرهم بندی شده، اینست که آلمان بعلت عظمت مساحت اتحاد شوروی شکست دید.

چرچیل حوادث را چنان شرح میدهد که گویا اتحاد شوروی فقط به سبب قلمروی وسیع خود توانست مقاومت کند. فولر نیز پیروزی شوروی را بهمین علت، منسوب میدارد.

کشور ما دارای مساحت بزرگی است و این يك امتیاز طبیعی است. لیکن نه مساحت، بلکه نیروهای مسلح شوروی بودند که تجاوز کاران آلمانی را نزدیک مسکو، ولگا و کورسک متوقف کردند و سپس درهم شکستند. ارتشهای آلمانی صدها میل تاحوالی مسکو پیش رفتند، لیکن نتوانستند چند میل آخر را بپیمایند. این چند میل بود که کارشان را بتأخیر انداخت و سپس برایشان شکست آورد. سرزمین ما مساحت وسیعی را دربر گرفته است، لیکن هنگامی که نازیها بر شوروی تاختند قلمروی آنها نیز که مشتمل بر اقمار و کشورهای اشغالیشان بود، مساحت وسیعی داشت - فقط چند صد یارده ولگا مانده بود، لیکن آلمانیان نتوانستند از آن بگذرند.

آلمان دریائیز ۱۹۴۲، قلمروئی را از اقیانوس اطلس تا قفقاز در اشغال داشت. لیکن وسعت این منطقه و خطوط دفاعی «غلبه ناپذیر» مزبور متوقف نشد. ارتش شوروی، علیرغم همه دشواریها، عبور خود را از موانع عمده ای چون دنیپر، ویستول، اودر و دانوب بزور تأمین کرد و از سلسله جبال کارپات و آلپهای ترانسیلوانیا گذشت. هیچ موضع و مکانی وجود ندارد که بخودی خود «عبور ناپذیر» باشد. آنها هنگامی «عبور-ناپذیر» میشوند که ارتشها، بدفاع سرسخت از آنها بپردازند.

اتحاد شوروی آلمان نازی را بعلت بنای اقتصادی و سیاسی خود شکست داد و سازمان نظامی آن، نیرومندتر از آلمان بود.

شرایط اقلیمی و جغرافیائی، علت شکست آلمان نبود و نمیتوانست باشد. فرماندهی عالی آلمان و ستاد کل آن، چنان که میدانیم، نقشه يك جنگ «برق آسا» را کشیدند و به پیروزی «برق آسا» بر اتحاد شوروی تکیه میزدند. مهارت نظامی ارتشهای شوروی، سطح عالی روحیه و

حماة نبرد استالینگراد

قابلیت نظامی سپاهیان شوروی و قدرت اقتصادی بالقوه و اراده دولت شوروی را دست کم گرفتند. این امر، استراتژی بی‌پروائی فرماندهی عالی نازیها را بوضوح توجیه میکند. لیکن این، راه پیروزی در جنگ بر ضد شوروی نبود.

ارتشهای شوروی در جنگ نشان دادند که قادرند در راههای بدو خوب، در هر موقع سال و در هر هوایی، پیشروی کنند و ارتشهای آلمانی چه در جاده‌های روسیه که آنها را خراب میدانستند و چه در اتوبان‌های خود، با سرعت یکسان، عقب نشستند.

علاوه بر «تئوریهای» اقلیمی و جغرافیائی که برای توجیه شکست آلمان بمیان کشیده شده، یک تئوری دیگر نیز که بادامنه وسیع انتشار یافته، در مورد برتری کمی ارتش شوروی است.

تیبلسکیچ میگوید پیروزی حمله متقابل نیروهای شوروی نزدیک مسکو، مربوط به «برتری بیست برابر نیروهای آن بوده است» فرض شده است که برتری کمی شوروی، در نبرد های استالینگراد و کورسک، عظیم بوده است. لیکن وضع واقعی، با آنچه گفته‌اند، بسی تفاوت دارد.

هنگامی که ارتشهای شوروی شروع به حمله متقابل نزدیک مسکو کردند، فقط توانستند از نظر نیروی پیاده (به نسبت ۱۲ به ۱۰) و از نظر نیروی هوایی (به نسبت ۱۷ به ۱۰) برتری بدست آورند. لیکن دشمن بر ارتشهای ما، از نظر تانک (به نسبت ۲۵ به ۱۰) و در توپخانه (به نسبت ۱۷ به ۱۰) برتری داشت.

این‌ها واقعیاتند و یکسره تئوری برتری چندین برابر ارتشهای شوروی را قبل از شروع حمله متقابل نزدیک مسکو، رد میکنند.

قبل از حمله متقابل ما، از اولگا و دن، دو طرف تقریباً نیروهای برابر داشتند، لیکن فرماندهی شوروی نیروهای خود و منابعش را با مهارت مانور کرد و در مناطق عمده عملیات نظامی، موقعیتی را که برتری اساسی داشت، برای خود بدست آورد. پیروزی ارتشهای شوروی نیز در نبرد کورسک ناشی از برتری کمی نبود، بلکه بطور عمده مربوط باین

حقیقت بود که فرماندهی شوروی مقاصد دشمن را پیش بینی کرد و از مواضع دفاعی که بادقت تهیه شده بود، خوب استفاده برد نداشتن را فرسوده کند و از رزمق بیندازد و در مورد يك حمله متقابل قطعی، درست تصمیم گرفت و آنرا با مهارت بموقع اجرا درآورد. فرماندهی آلمان، در عین حال که نقشه حمله بر کورسک - بولگک را میکشید، نه ماهیت نیروی نظامی را که در پیکار شرکت داشت دریافت، و نه طرحهای ارتشهای شوروی را و نه توانست عامل غافلگیری را وارد عملیات سازد.

ممکن است پرسید: چرا نویسندگان آلمان غربی، انگلیس و آمریکا پیرامون جنگ دوم جهانی، نیازمند سرهم کردن چنان تئوری-هائی پیرامون برتری کمی عظیم ارتشهای شوروی از نظر نفرات و ماشینها هستند. فولر باین سؤال با اظهار آشکار این نکته که جنگ در اروپای شرقی، بسی بدوی تر از غرب بوده پاسخ میدهد.

سراسر روح این استدلال، متوجه بی اعتبار ساختن تخصص نظامی نیروهای شوروی و برتری مهارت نظامی آن بر مهارت نظامی بورژوازی است.

رهبران سیاسی و نظامی کشورهای امپریالیست، برای آن که احساس مبالغه آمیزی از نقش آمریکا در شکست ارتشهای آلمان ایجاد کنند و از اهمیت مساعی اتحاد شوروی بکاهند، میکوشند تا در میزان مواد و سلاحهایی که آمریکا و انگلیس در دوران جنگ، طبق قانون وام و اجاره بشوروی تحویل دادند مبالغه کنند و این عقیده مطلقاً بوجهی را مطرح مینمایند که بدون سیل مدام محمولات آمریکائی و انگلیسی، ارتشهای روسی پیروز نمیتوانستند شد.

مؤلفان بسیاری از نواریخ جنگ که در آمریکا و بریتانیا انتشار یافته ادعا میکنند که محمولات وام و اجاره واقعاً نقش اساسی، در تهیه ساز و برگ برای ارتش شوروی، در سالهای جنگ ایفاء نمود. تاریخ نویس آمریکائی «س-آ-موریسون» در کتابی تحت عنوان «نبرد اتلانتیک» مینویسد: در سیه فقط بر اثر محمولات اسلحه و ساز و برگ انگلیس و آمریکا از راه دریا، توانست قدرت جنگی ارتشهای خود را

همراه نیرو استالینگراد

بهبود بخشید. در آثار فولر، خاطرات چرچیل و تعداد زیادی از کتب تاریخ نویسان آمریکائی و انگلیسی در جنگ دوم جهانی، بسیاری از انتشارات مشابه آنها میتوان چنان مطالبی را یافت. لیکن وضع چنان که آنان میکوشند جلوه دهند، نبوده است.

انتشار مکاتبات رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی و رئیس جمهوری آمریکا و نخست وزیر بریتانیا در دوران جنگ کبیر میهنی ۴۱-۱۹۴۵، در سال ۱۹۴۷، بوسیله وزارت خارجه اتحاد شوروی تا حدودی مسئله محمولات آمریکا و انگلیس را روشن ساخته است. انتشار این نکات نشان میدهد که انگلیس، طبق قانون وام و اجاره محمولاتی بارزش ۲۶۹ میلیون و شوروی محمولاتی بارزش ۹۸۰۰ میلیون دلار دریافت داشته است.

اگر ما فی المثل اولین و دشوارترین ماههای جنگ را که کشور ما متحمل صایعات سنگینی شد و صنایع شوروی تغییر تولید دادند تا نیازمندیهای جبهه را بر آورده سازند، در نظر آوریم، روشن میشود که در این دوره بود که ما به کمک خاص از طرف متفقین خود بشکل مواد جنگی و مخصوصاً هواپیما و تانک احتیاج داشتیم. لیکن کمکی که در دوره مورد بحث به شوروی شد، اهمیت ناچیزی داشت.

ایالات متحده آمریکا در دوران جنگ، ۲۹۲ هزار هواپیما و بیش از ۸۶ هزار تانک تولید کرد. لیکن از این رقم در حدود ۱۴ هزار هواپیما و ۷ هزار تانک به اتحاد شوروی فرستاده شد (در حدود ۵ درصد هواپیماها و ۸ درصد تانکهای تولید شده).

تحويل محمولات طبق قانون وام و اجاره شوروی بالغ بر ۴ درصد تولید صنعتی اتحاد شوروی شد.

باید متذکر شد که متفقین بطور عمده برای ما، سلاحها و وسائل نظامی کهنه و اغلب از انواع مختلف میفرستادند. فی المثل جنگنده های انگلیسی «هاریکن» از نظر خصوصیات تاکتیکی و تکنیکی خیلی پست تر از هواپیماهای آلمانی بودند و از این رو در جنگ چندان مؤثر نبودند. همین نکته در مورد تانکهای آمریکائی صادق است.

فرمانده عالی شوروی در ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۲، طی تلگرامی به روزوات نوشت: «وظیفه خود میدانم بشما اخطار کنم که طبق گزارش کارشناسان ما در جبهه، تانکهای آمریکائی هنگامیکه مورد شلیک گلوله‌های تفنگ ضدتانک قرار میگیرند، خیلی آسان آتش میگیرند.» کاملاً روشن است که پیروهای شوروی ارتشهای هیتلر را نه با سلاحهای آمریکائی، بلکه با سلاحهای شوروی که در کارخانه‌های شوروی ساخته شده بود، شکست دادند.

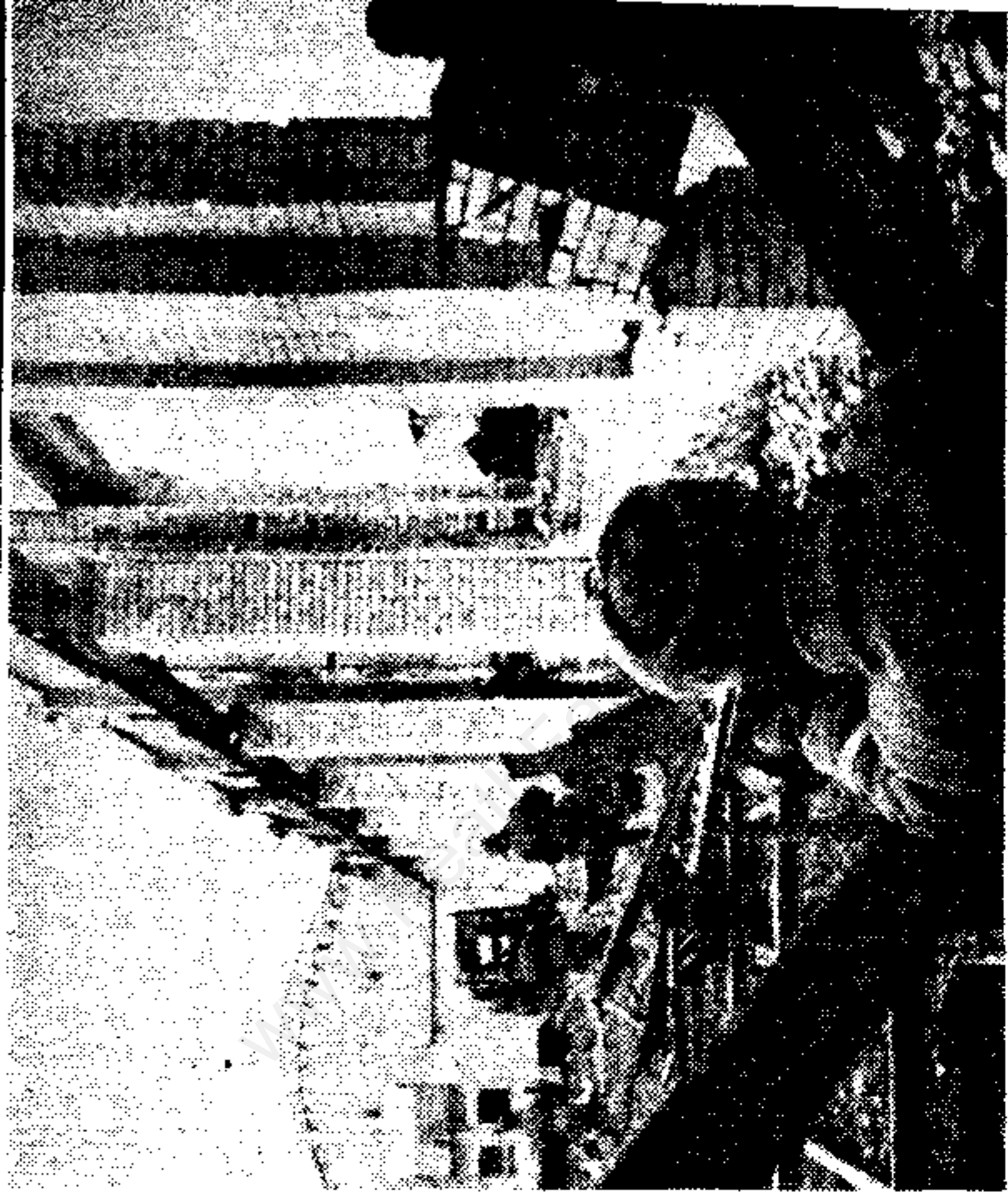
اما تا جایی که مسئله به «بی نظری» آمریکا مربوط است، این حقیقت که دولت آمریکا حتی در مذاکرات مربوط به مقررات حساب‌های قانون وام و اجاره، از شوروی ده برابر بیش از انگلیس درخواست میکرد. گوا اینکه انگلیس نسبت به شوروی سه بار بیشتر کالا از آمریکا دریافت داشته بود، تا حدودی قضیه را روشن میکند.

برای هر کسی که میکوشد حقیقت وقایع گذشته را بر کرسی بنشاند، روشن است که پیروزی اتحاد شوروی در جنگ، یک نتیجه طبیعی برتری عظیم اقتصادی و نظامی سیستم موسیالیستی، بر کاپیتالیسم بود. نیکیتا خروشچف در سالگرد شورایی عالی اتحاد شوروی در نوامبر ۱۹۴۷ گفت: «بعضی‌ها خوش دارند که اهمیت این پیروزی را بپوشانند یا تقلیل دهند، لیکن هیچکس نخواهد توانست تاریخ و بشریت را به فراموش ساختن کار عظیم مردم شوروی وا دارد.»

پیروزی بر آلمان نازی، بر اثر قهرمانی دسته جمعی سپاهیان شوروی در جبهه، و کارفداکارانه کارگران صنعتی و دهقانان اشتراکی در پشت جبهه، بدست آمد.

یکی از نمونه‌های قهرمانی دسته جمعی سپاهیان شوروی، نبرد استالینگراد بود و من یادداشت‌هایم را پیرامون این نبرد، بی‌پرده نوشته‌ام و داستان را بیاراسته‌ام.

پایان



دفاع در منطقه کارخانه ها

توپخانه شوروی هنگام تیراندازی نامرئی



مارشال جو. یکوف (نقر نشسته دست چپ) در قراقرسگاه فرماندهی





مامایف گورسمان

استتار در برف زهستانی باشنل های سقید

